جعبه ابزار نوشتن

شکوه، اندوه و باقی قضایا

نگاهی به سازه لحن در داستان



وحید حسینی
داستان‌نویس

محمود به خواستگاری بنفشه می‌رود؛ اما باوجود علاقه دوطرفه از او جواب منفی می‌شنود. بخشی از این ماجرا را به روایت نویسنده «الف» بخوانید: «انگار قرار نبود چیزی درست شود. محمود احساس کرد دلش به هم فشرده شد. سرش را پایین انداخت و بی‌آنکه کلمه‌ای از میان لب‌های لرزانش خارج شود، به استکان چای زل زد. لابد حالا دیگر از دهن افتاده بود. نور ضعیف لامپ زرد هم خُلق محمود را تنگ کرده بود. دلش خواست برخیزد و با لبخند به مامان‌وبابا اشاره کند که برویم، این دختر به درد ما نمی‌خورد! اما رمقی برای نقش‌بازی کردن نداشت. اصلا رویش نمی‌شد توی صورت رنج‌دیده بابا و چشم‌های نگران مامان نگاه کند...» بیان نویسنده در این قطعه، حالت خاصی دارد که اگر به آن دقت کنید، متوجه تفاوتش با دیگر حالت‌ها می‌شوید؛ برای نمونه در مقایسه با بریده‌ای از همین ماجرا به قلم نویسنده «ب»: «محمود شانه بالا انداخت و گفت: "مهم نیست، من که عمرا ناراحت..." حرفش با سکسکه‌ای ناتمام ماند و آن‌وقت جای کلمه، صداهایی از دهنش خارج شد که بیشتر شبیه گازدادن موتور سوزوکی‌اش بود! بابا فهمید همین حالا موقع همدردی با شازده‌پسر یکی‌یکدانه‌اش است. گفت: «عر نزن باباجان، چیزی که زیاده دختره!» بعد دماغش را بالا کشید و ادامه داد: «همه می‌تونن زن بگیرن، حتی تو پسرم!» مامان دستپاچه گفت: «مگه بچه‌م چشه؟! خوشگل نیست که هست! تحصیلات...» مامان نگاهی به محمود انداخت که توی مبل فرورفته بود و ضجه می‌زد! زانوهایش با نوک دماغش مماس شده بود.» حتما تفاوت لحن را در دو قطعه یادشده دریافته‌اید. بیان نویسنده «ب» حالتی طنزآمیز دارد، در حالی که لحن نویسنده «الف» تا اندازه‌ای اندوه‌بار است. در اینجا با مفهوم «لحن در داستان» روبه‌روییم که همان حالت بیان نویسنده است. نویسنده با توجه به برداشت و تلقی‌ای که از موضوع داستانش دارد، شکلی از بیان را برای روایت داستان برمی‌گزیند. او اگر شکست عاطفی را مسئله‌ای غم‌انگیز بداند، جواب منفی شنیدن محمود از بنفشه را با لحنی اندوه‌بار روایت می‌کند و اگر چنین موضوعی را مسخره یا طنزآمیز یا شایسته شوخی کردن تشخیص دهد، لحنی مطابق با این برداشت خود را برای ارائه اثر انتخاب می‌کند. به‌همین‌ترتیب، بسته به موضوع و نگاه نویسنده به موضوع، می‌توان لحن دلسوزانه، تحقیرآمیز، فروتنانه، داورانه، باوقار، باشکوه، بی‌تفاوت و... اختیار کرد. لحن، یکی از سازه‌های بسیار مهم داستان است که نویسندگان ایرانی باید آن را بیشتر جدی بگیرند. منظور این نیست که مستقیم بنویسیم: «محمود با لحنی غم‌انگیز گفت...» بلکه باید با آشنایی درخور با بار عاطفی واژه‌ها و کارکردشان، کلمات و عبارات و جملات مناسب را انتخاب کنیم و از طریق آن تلقی‌مان را از موضوع اثر نمایش دهیم. لحن یک داستان با لحن شخصیت‌های آن و همچنین با درون‌مایه و فضای مسلط بر اثر هماهنگ است؛ یعنی نمی‌توان با لحنی اندوه‌بار داستانی طنزآمیز نوشت. برای آشنایی بیشتر با بحث امروز، نمونه‌ای از یک لحن حماسی را هم بخوانید: «چکاچاک تیغ‌های آهیخته به آسمان می‌رفت و پهلوانان هر مغولی را که از سر راه برمی‌داشتند، نعره پیروزمندانه می‌زدند. یوسف اسب تنومندش را نهیب زد. اسب شیهه کشید و به سوی میدان نبرد تاخت. سوارش زره و برگستوان نپوشیده بود؛ اما هیبتش با آن سینه ستبر و شانه‌های پهن و بازوان پُرگره بس بود تا قوم یأجوج و مأجوج خوف کند. سه مغولی که فرخ را محاصره کرده بودند، واپس رفتند و بعد گریختند...» در پایان بد نیست اضافه کنیم که لحنی که برای داستانتان مناسب دانسته‌اید، باید بر سرتاسر اثر جاری باشد؛ یعنی نمی‌توان نیمی از داستان را با لحنی بی‌تفاوت روایت کرد و نیم دیگر آن را با لحنی دلسوزانه! *برای نگارش این مطلب، از منابعی چون «مبانی داستان کوتاه، مصطفی مستور، نشر مرکز. چاپ اول، ۱۳۷۹» و «کتاب ارواح شهرزاد. شهریار مندنی‌پور. انتشارات ققنوس» بهره گرفته شده است.

معرفی کتاب

«سیل و سردار» منتشر شد

کتاب «سیل و سردار»؛ خاطرات شفاهی حضور حاج قاسم سلیمانی در سیل خوزستان به قلم محمدعلی بخشی‌پور و از سوی انتشارات «راه یار» منتشر شد. کسی که به مقوله نظامی از منظر بشردوستی می‌نگرد پس حتما برای حوادثی همچون سیل و زلزله نیز نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد و ناآرامی انسان‌ها و جان‌های خسته برای او نیز ناگوار است و این ویژگی هم در زلزله هولناک بم و هم در سیل مهیب خوزستان، بیش از پیش در حاج قاسم سلیمانی نمایان شد. آن منطقی که او را در دهه شصت شمسی به جبهه‌های نبرد حق علیه رژیم باطل بعث و در دهه نود به مبارزه علیه داعش کشاند، همان انگیزه او را در دهه هشتاد در میان زلزله‌زدگان بم و در نهایت سال ۱۳۹۸ به میان سیل‌زدگان خوزستانی آورد تا ضمن همدردی با مردم، برای کاهش آلام متأثرین از آن سیل کم‌نظیر قرن، به چاره‌اندیشی بپردازد.



وارد نشدن خدشه به عنصر کرامت انسانی در سیل خوزستان، برای او دغدغه مهمی بود، به طوری که در دیدار با گروه‌های جهادی می‌گفت: چه چیزی بالاتر از این است که کرامت یک انسان را حفظ کنید تا از خانه‌اش آواره نشود یا اینکه در اردوگاه‌ها کرامتش حفظ شود... اگر با حفظ کرامت مردم و بدون خسارت انسانی این کارها را انجام دادیم بدون شک نتیجه مهمی می‌توانیم بگیریم.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس و ویراستاری

پرسش

برابر واژه «تقریبا» به فارسی چی می‌شه؟ یه کلمه‌ای که بشه در گفتار محاوره هم ازش استفاده کرد مثلا در محاوره نمی‌شه گفت: «به راستی» یا «بی گمان».

پاسخ

در زبان گفتار نیازی نیست قواعد زبان معیار به طور کامل رعایت شود. ضمن اینکه واژه‌هایی مانند «تقریبا» به دلیل کاربست فراوان در زبان فارسی جا افتاده است. با این حال، در مواردی که امکان دارد می‌توان برابر فارسی یا فارسی‌شده آن را به کار برد؛ مانند:

اخیرا به تازگی
اقلا دست کم
اکثرا بیشتر
صراحتا آشکارا
قبلا پیش‌تر

#زین_قند_پارسی

در نشست معرفی و بررسی کتاب «حاج‌قاسمی که من می‌شناسم» مطرح شد

حاج‌قاسم منشأ اثرات بسیار بزرگی بود

نشست معرفی و بررسی کتاب «حاج‌قاسمی که من می‌شناسم»، شنبه ۱۰ دی ۱۴۰۱ با حضور سعید علامیان و جواد کلاته عربی در خانه کتاب و ادبیات ایران برگزار شد.



جواد کلاته‌عربی در این نشست گفت: چند سال از شهادت حاج‌قاسم می‌گذرد و ما با آثار متعددی درباره این شخصیت روبه‌رو هستیم. حدود ششصد اثر درباره حاج‌قاسم منتشر شده است که تقریبا هیچ اثر جدی به چشم نمی‌خورد و متأسفانه در حوزه کتاب هنوز با کتاب جدی درباره این شخصیت روبه‌رو نشده‌ایم.

وی افزود: نکته دیگر که باید به آن توجه کنیم، این است که ما درباره حاج‌قاسم چگونه می‌توانیم بنویسیم؟ کتاب «پیغام ماهی‌ها» که از تولد تا شهادت شهید همدانی را دربرمی‌گیرد، نمونه خوبی در این زمینه است؛ روایتی از زندگی این شهید به روایت آدم‌هایی که پیرامون وی بودند. زندگی‌نامه‌نویسی شاید گونه‌ای باشد که به ذهن می‌رسد، ولی درباره شخصیت حاج‌قاسم نمی‌تواند حق مطلب را ادا کند، زیرا با شخصیت بسیار بزرگی روبه‌رو هستیم که منشأ اثرات بسیار بزرگی بوده است.

این نویسنده بیان کرد: در سال‌های جنگ حاج‌قاسم فرمانده لشکر ثارا... بود. بعد از جنگ به مبارزه با اشرار پرداخت و مقطع سوم حضور وی در نیروی قدس سپاه بود. با حجم انبوهی از اطلاعات درباره حاج‌قاسم روبه‌رو هستیم. هر کاری درباره این شهید انجام شود، فقط پنجره کوچکی به آن اتفاقات بزرگ باز کرده است. روایت شخصی افراد از شهید سلیمانی نیز می‌تواند یکی از این گونه‌ها باشد، کسانی که سال‌ها با ایشان حشر و نشر داشتند، روایت شخصی آدم‌هایی که پیرامون شهید سلیمانی زندگی و تنفس کردند. در مجموعه روایت فتح در قسمتی به نام «از چشم‌ها» هر کس روایت خودش را از یک شهید بیان می‌کرد و درنهایت این روایت‌ها به کتاب تبدیل می‌شد. ولی درباره حاج‌قاسم هر روایت می‌تواند یک کتاب باشد، مانند کتاب «حاج‌قاسمی که من می‌شناسم».

در ادامه این نشست، سعید علامیان، نویسنده کتاب «حاج قاسمی که من می‌شناسم»، درباره تفاوت این کتاب با کتاب‌های دیگری که درباره حاج‌قاسم نوشته شده است، گفت: چاپ ششصد اثر درباره حاج‌قاسم یک رویداد کم‌نظیر است. از دهه ۶۰ با علی شیرازی آشنا شدم. وی به‌عنوان یک رزمنده در لشکر ثارا... حضور داشت، من در آن زمان در روزنامه جمهوری اسلامی صفحه‌ای به نام جبهه و جنگ داشتم و با لشکرها در ارتباط بودم و لشکرهای استانی را به صورت مکاتبه‌ای کار می‌کردم. علی شیرازی دست به قلم بود و دل نوشته‌های لشکر را می‌فرستاد. آشنایی دور ادور شروع شد و من برای نوشتن خاطرات علی شیرازی با وی آشنا شدم. البته خاطرات علی شیرازی هنوز چاپ نشده است. وقتی حادثه شهادت حاج‌قاسم اتفاق افتاد، علی شیرازی به خاطرات زیادی که از حاج‌قاسم داشت، اشاره کرد و قرار اولین مصاحبه را گذاشتیم. در جلسات نخست افق این کار مشخص نبود، ولی بعد از چند جلسه فهمیدم چه سیری را طی می‌کنیم؛ براساس سبک زندگی و سیره حاج‌قاسم پیش رفتیم.

> سعید علامیان: اگر درباره شخصیت یک شهید غلو کنیم، دوباره شهید می‌شود. کتاب باید باورپذیر باشد و این کتاب را مخاطب باور می‌کند. حاج‌قاسم خودش بزرگ است و به غلو نیاز ندارد

وی افزود: اولین بار حاج‌قاسم را در کربلای ۵ دیدم. سال ۱۳۶۵ و روز اول عملیات بود که بروجردی، مسئول مطبوعات سپاه، به من گفت که قاسم سلیمانی فرمانده لشکر ثارا... است، با وی گفت‌وگو کنید. در آن قرارگاه شخصیت‌هایی مانند شمخانی، محمدباقری و... حضور داشتند. حاج‌قاسم از موتور پیاده شده بود که خودم را معرفی کردم و گفتم خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی هستم و پرسیدم عملیات چطور بود؟ ایشان گفت: هرچه بود، خدا را دیدیم. هرچه بود، خدا بود و حضرت صاحب‌الزمان(عج). پرسیدم: روحیه بچه‌ها چطور بود؟ چشم‌هایش روی هم رفت، حس کردم فکر می‌کند، اما به خواب رفته بود. برادر پیکی که کنارش ایستاده بود، گفت: برادر ناراحت نشو. بنده خدا هفتاد ساعت است که نخوابیده! این مصاحبه ناتمام من از حاج‌قاسم بود که نوشتم و سال گذشته چاپ شد. حاج‌قاسم وجود بی‌نظیر و بی‌بدیلی بود.

در بخش دیگری از این نشست، جواد کلاته‌عربی در پاسخ به این پرسش دبیر نشست مبنی بر اینکه «در این کتاب یکی از نکاتی که می‌تواند مثل یک چاقوی تیز عمل کند، روایت راوی در کتاب است. راوی شیفته حاج‌قاسم است، از سویی دیگر دقیق بودن اطلاعات می‌تواند مفید باشد. این نکات را چگونه می‌توان بررسی کرد؟»، بیان کرد: علی شیرازی بسیار به حاج‌قاسم نزدیک بود، اما من انتظار دیگری از کتاب داشتم. این خاطرات از فروردین ۱۳۶۵ که تبلیغات لشکر را برعهده می‌گیرد و تا پایان جنگ که این مسئولیت را عهده‌دار است، ادامه دارد. در پایان کتاب که به روایت تشییع پیکر شهید سلیمانی می‌پردازد، با برخی وقایع روبه‌رو هستیم. کتاب «پسرهای ننه عبدا...» را از سعید علامیان خوانده بودم و دنبال چنین روایتی بودم. در کنار این خاطرات، خاطراتی مشهور و عمومی هم داریم. بعضی روایت‌ها عموما منتشر شده‌اند و بخشی دیگر سیره عملی حاج‌قاسم است، احترام به خانواده شهدا در اولویت الگوی رفتاری حاج‌قاسم و جزو سیره عملی او بود. ویژگی‌های خصوصی و شخصی حاج‌قاسم شنیدنی است. کتاب «حاج‌قاسمی که من می‌شناسم» مجموعه‌ای از خاطرات شخصی، ناگفته و مجموعه‌ای از همه این‌هاست.

سعید علامیان نیز در پاسخ به اینکه «آیا همه آنچه راوی روایت کرده است، در کتاب هست و آیا تدوین کتاب با شما بوده یا راوی هم نظر داده است؟»، گفت: خاطرات شفاعی با دو بال حرکت می‌کند؛ یک راوی و دوم روایتگر که هیچ کدام به تنهایی نمی‌توانند کار را پیش ببرند و این امر نیازمند همکاری متقابل است. در عرض سه ماه پس از شهادت حاج‌قاسم کتاب‌های متعددی چاپ شد که برخی حاوی اطلاعات اشتباه بود و با توجه به اینکه ایشان مشاور فرهنگی فرمانده کل قوا نیز بود، بسیار در این زمینه دغدغه داشت.

وی افزود: درواقع اگر درباره شخصیت یک شهید غلو کنیم، دوباره شهید می‌شود. کتاب باید باورپذیر باشد و این کتاب را مخاطب باور می‌کند. حاج‌قاسم خودش بزرگ است و به غلو نیاز ندارد. حاج‌قاسم رفقای بی‌شماری دارد. در روضه خانگی حاج‌قاسم، فقط علی شیرازی به‌عنوان روحانی مجلس دعوت می‌شد که این یک تجربه خاص است. هرچه بیشتر به یادداشت‌های روزانه دست پیدا کنیم، روایت بهتر می‌شود. دفترهای خاطرات ایشان به نوعی تاریخ لشکر ثارا... است. این نویسنده اظهار کرد: در روایت بخشی به‌نام تواتر داریم. یک روایت از چند نفر بیان می‌شود که در این تواتر راوی مهم است. تدوین نیز یک هنر است. باید هر چیزی را به اندازه بیان کرد. در روایت‌ها با اسم‌های متعددی روبه‌رو هستیم که مخاطب نمی‌شناسد و سعی می‌کنیم جغرافیای مناطق را هم بیان کنیم. به‌هرحال، این کار کوتاه‌نوشت و موجز است. به‌نظر خودم چیزی از قلم نیفتاده است.

در ادامه، جواد کلاته‌عربی درباره چینش کتاب و تدوین خوب آن گفت: کتاب خوش‌خوان است. متن مستند شده و از دست‌نوشته‌های علی شیرازی در آن استفاده شده است. نکته دیگر اینکه راوی دو ملاحظه دارد، یک ملاحظه اینکه روایت صحیح را از بین بعضی ماجراها بیان کند، ملاحظه دوم اینکه علی شیرازی حرف‌های بسیار زیادی هم دارد که در کتاب آورده نشده است.

سعید علامیان در پایان، در پاسخ به اینکه «آیا شاخصه موجز بودن را مبتنی بر شخصیت یا راوی جلوبرده‌اید یا خودتان به این نثر رسیده‌اید؟»، بیان کرد: این موضوع حاصل یک تجربه چهل ساله است. آن‌ها که از روزنامه‌نگاری به نویسندگی می‌رسند، عموما این ویژگی را در نوشته‌هایشان می‌بینید، چون برای عموم می‌نویسند. یکی از ویژگی‌های مطبوعات روان‌نویسی است. باید طوری نوشته شود که خواننده با یک بار خواندن به عمق مطلب پی ببرد. با تیتر نیز مفهومی دقیق را به مخاطب می‌رسانیم. حتی من خاطره‌نگاری را از صفحه جبهه و جنگ شروع کردم. کتاب اگر بتواند از اول تا آخر در دست مخاطب دوام بیاورد، معلوم است که خوانده شده و کتاب موفقی است.



درنگ

آیا «ایموجی» یک زبان است؟



علیرضا حیدری
روزنامه‌نگار و مدرس ویراستاری

ما پیش از آنکه بنویسیم و بخوانیم، می‌دیدیم و می‌شنیدیم؛ یعنی همان زبان اشاره. اما آن روز توان خواندن و نوشتن نداشتیم. آن روز کلمه نداشتیم و جمله نبود و ما فقط باید با اشاره حرف‌هایمان را می‌زدیم. گذشت و گذشت تا اینکه بشر به کلمه دست یافت و سخن گفت و بعدها نوشت و امروز با انبوهی از زبان‌ها و گویش‌ها و لهجه‌ها روبه‌رو هستیم. با اینکه حتی زبان‌های فراوانی از بین رفته‌اند، زبان اشاره هنوز هم زنده است و به شیوه‌هایی متفاوت وجود دارد، چون امروزه هم گاهی فرصت نداریم که بخوانیم و بنویسیم؛ پس فقط باید ببینیم. ما در زندگی مدرن و روزگار فناوری و هنر، از خط و نقطه و شکل‌های هندسی و نقش و نگارها، زبان اشاره و نشانه می‌آفرینیم. اساسا گرافیک هنرش همین است که به ما این زبان را می‌آموزاند. فضای مجازی میدان و فرصت دیگری را برای این زبان فراهم کرد؛ امانه آن چنان ساده و بدوی و نه آن چنان علمی و هنری. فضای مجازی به سه دلیل به زبان اشاره و نشانه‌ها رو آورد؛ نخست اینکه برای یک کاربر سرعت مهم است و شاید نتواند برای نوشتن وقت بگذارد. دوم اینکه کاربران متنوع و گسترده و فرازبانی و فرامرزی‌اند و زبان اشاره می‌تواند برآورده‌کننده ارتباط بین همهٔ کاربران باشد. و سوم اینکه گاه زبان اشاره، گویاتر از زبان رسمی همراه با کلمه است. این بود که به شکلک یا همان ایموجی رو آورد. می‌گویند ایموجی‌ها خاستگاه ژاپنی دارد و لفظ emoji ترکیبی از دو کلمهٔ ژاپنی e به معنای «تصویر» و moji به معنای «حرف» است. مهم این است که پس از قرن‌ها و هزاره‌ها، بشر دوباره در دنیای پیچیدهٔ فناوری به زبان اشارهٔ ساده و دم‌دستی ایموجی (شکلک و صورتک) رو آورد. او در قالب یک شکل و صورت همهٔ حرف‌هایش را می‌زند؛ بدون واژه و جمله: خنده، تمسخر، عصبانیت، خوشحالی، رضایت، نارضایتی، پوزخند، شیطنت، نگرانی، سکوت، خستگی، خشم، سرگردانی و حیرت، عشق و.... ایموجی‌ها را می‌شود همان زبان بدن هم محسوب کرد که به دلیل سادگی، هم همه فهم است و هم به دلیل سرعت ارتباط، به زبانی مشترک تبدیل شده است.

بله. صورتک‌ها هنوز به «زبان» تبدیل نشده‌اند، اما با گسترش آن می‌توانند به مرز زبان برسند. فراموش نکنیم که صورتک‌ها هیچ‌گاه جای زبان نوشتاری را نمی‌گیرند؛ دست‌کم برای کسانی که به زبانی مشترک صحبت می‌کنند، جایگزینی افراطی ایموجی‌ها به جای کلمه و کلام، خطری جدی برای زبان مادری است. اساسا نوشتن و خوب نوشتن نیاز روزگار ماست و با جایگزینی افراطی ایموجی‌ها، نوشتن نحیف‌تر و لاغرتر خواهد شد. زبان از یک نظام دستوری مشخص پیروی می‌کند که ساختار آن مبتنی بر ساختاری فرهنگی، تاریخی و ادبی است؛ فروریختن این نظام ساختاری، در دراز مدت به بنیان‌های فرهنگی و زبانی آسیب می‌زند. هیچ عنصری نمی‌تواند جای کلمه و کلام را بگیرد؛ چون «زبان» از عنصر «اندیشگی» برخوردار است که نمی‌توانند در ایموجی‌ها بازتاب یابد. یادمان باشد که ایموجی‌ها، در دسترس‌ترین عنصرهای نشانه‌وار و نشانه‌گون هستند که بهره چندانی از ماهیت «هنر» ندارند و فقط برآورده‌کننده نیاز آنی ما هستند. و سرانجام باید گفت که «ایموجی»‌ها، لازمه دنیای مجازی است و بسیار اثربخش و تأثیرگذار، اما هیچ‌گاه نمی‌توانند احساس و ذهن ما را به طور کامل منتقل کنند.

نقد فرهنگی

تعارض یا اعتراض؟



محمد جواد استادی
پژوهشگر مطالعات فرهنگی

«انسان محکوم به زندگی اجتماعی است.» این جمله مشهور که به ابن خلدون بازمی‌گردد، به خوبی نشان‌دهنده اهمیت نظام اجتماعی است. همه ما کوشش می‌کنیم تا با زیستن در کنار دیگر انسان‌ها و با همکاری و همراهی با ایشان، زمینه رفع نیازهای خویش را فراهم آوریم. انسان‌ها برای آنکه به تنهایی توانایی برطرف کردن نیازهای خویش را نداشتند، گرد یکدیگر جمع شدند و به آهستگی جامعه‌های گوناگون را ایجاد کردند. آشکار است که با گذشت زمان ماهیت این نیازها دگردیسی یافت و ترازی متفاوت یافتند، به گونه‌ای که در بستر نیازهای اصلی که عامل شکل‌گیری اجتماعات انسانی بود، امری برجسته‌تر به نام ارزش‌های کلان و مورد پذیرش همگان شکل گرفت. درواقع هریک از این اجتماعات در فرایند تحول و ذیل یک دال مرکزی مشخص به یک جامعه تبدیل شدند.

پرواضح است که برتری و پیشرفت هر جامعه‌ای در پرگاره حفظ و همبستگی اعضای آن جامعه پیرامون محور ارزش مشترک اجتماعی‌اش شکل خواهد گرفت. سرمایه اجتماعی شکل گرفته در دامنه آن ارزش‌بنیادین، زمینه و قدرت بایسته برای پیشروی جامعه فراهم می‌آورد. تا زمانی که دال مرکزی همان گفتمان غالب جامعه باشد، مسیر حرکت رو به جلو جامعه هموار و فراهم است. از این رو نظام‌های سیاسی که مسئول اداره جامعه هستند، همه کوشش خویش را بر تقویت گفتمان مرکزی مدنظر که مورد پذیرش اکثریت اعضای جامعه نیز هست قرار می‌دهند. ولی چنانچه می‌دانیم، هیچ‌گاه دو انسان مشابه یکدیگر نبوده‌اند و همانند هم نمی‌اندیشند. حتی در کوچک‌ترین واحد جامعه یعنی خانواده اختلاف نظر و رأی امری طبیعی و منطقی است. پس چگونه در جامعه‌ای بزرگ که از افراد گوناگونی تشکیل شده است، نباید انتظار اختلاف دیدگاه و نظر را داشت؟ بله، در نظام اجتماعی هم تنوع منظر امری کاملا طبیعی و حتی پسندیده است، با این تفاوت که مسئله در محل بروز اختلاف نظرهاست. چنانچه اشاره شد، استواری جامعه در باور اکثریت جامعه به ارزش مشترک است. از این رو تعارض در ارزش مشترک در یک دستگاه کلان اجتماعی پذیرفتنی نیست. زیرا اگر بخش بزرگ و اکثریت جامعه در ارزش مشترک دچار تعارض باشند که آن ارزش گفتمان مرکزی محسوب نمی‌شود و اگر بخش اندک و اقلیت نیز درباره ارزش اکثریت تردید ایجاد کنند، نظر ایشان نیز قابل قبول نیست و اعتبار اجتماعی ندارد. از این رو آشکار است که هر نظام اجتماعی در برابر دامن زدن به تعارضات این چنینی ایستادگی می‌کند. در جهت دیگر، گاه تعارض در فرایند و روش تحقق ارزش مشترک مطرح می‌شود. آشکار است چنین تعارضاتی که برآمده از سلیقه‌ها و زیرفرهنگ‌های گوناگون هستند، ممکن است موجب رشد و پویایی جامعه شوند. بهره بردن از مجموعه‌ای متکثر از نگاه‌ها برای یافتن روش تحقق ارزش موجب بلوغ و تعالی نظام اجتماعی خواهد بود. البته پرواضح است که این تکثر فرایندی و روشی فقط زمانی اعتبار دارد که اولا در پرگاره و چارچوب ارزش بنیادین جامعه باشد و دوم اینکه در توازن و هماهنگی کامل با نظام سیاسی قرار گیرد و از سوی حاکمیت به عنوان راهبر اصلی جامعه سامان یابد و در خدمت نظام اجتماعی قرار گیرد، نه آنکه خود مایه هرج و مرج و بی‌قاعدگی شود. تا زمانی که اعضای جامعه از اختلاف نظرهای یکدیگر آگاه باشند و همیشه در چرخه گفت‌وگو با یکدیگر این تفاوت نگاه‌ها را به اشتراک گذارند، تعارض امری طبیعی و سازنده است. اگر جامعه از این آگاه باشد که اختلاف نظر با گفت‌وگو زمینه تعالی او را فراهم می‌آورد، به جای پافشاری بر نظر خویش، نظری را می‌پذیرد که به سودش است، ولی اگر این آگاهی در جامعه ایجاد نشود و افراد جاهلانه بر نظر خویش اصرار ورزند، از پرگاره عقلانیت خارج می‌شوند و تعارض را به زهری کشنده برای خویش و جامعه‌شان تبدیل می‌کنند. چنین افرادی از سر کژفهمی به جای بهره بردن از تعارض، در دام ناخشنودی‌های احساسی و بی‌بنیاد قرار می‌گیرند و کنش و رفتار خویش را به ستیز، هنجارشکنی و آشوب بدل می‌سازند. آنچه زمینه آسیب برای نظام اجتماعی را فراهم می‌آورد، تبدیل شدن تعارضات اجتماعی به اعتراضاتی است که نه بر بنیاد عقل استوار هستند و نه نتیجه‌ای را به ارمغان می‌آورند. از این رو در چنین وضعی برجسته‌ترین وظیفه سیاست‌ورزان و کارگزاران این است که زمینه گسترش آگاهی در جامعه را فراهم آورند تا از غلتیدن بخش‌های ناآگاه جامعه در دام اعتراضات خشونت‌آمیز و خصمانه جلوگیری کنند.